

روشنفکران

حسین احمدی‌روحانی از سازمان موسوم به مجاهدین می گوید

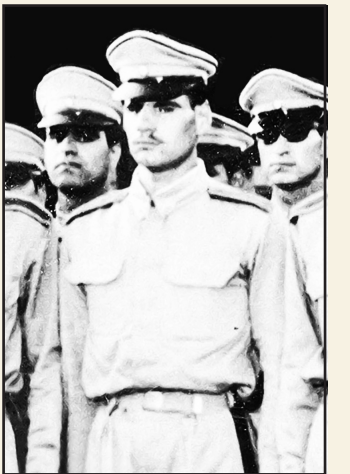
منافقین به روایت عضو مرکزی

■ شاهد توحیدی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، یکی از مهم‌ترین و در عین حال مغفول‌ترین آثار درباره سازمان موسوم به مجاهدین خلق به شمار می‌رود. این کتاب توسط حسین

احمدی‌روحانی از اعضای مرکزیت سازمان و پس از دستگیری پایدی وی به نگارش در آمده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را منتشر ساخته است. ناشر در دیپاچه خود برای کتاب، چنین آورده است: «حسین احمدی‌روحانی در سال ۱۳۲۰ ش، درمشهد متولد شد. پس از اخذ دیپلم برای ادامه تحصیلات به دانشگاه کشاورزی کرج راه رفت. وی در زمره دومین گروهی است که به سازمان مجاهدین پیوست و از کادرهای مرکزیت سازمان شد.کتاب شناخت، از آثار حسین روحانی است. وی در ماجرای هوایمباربایی سازمان به عراق رفت و مدت‌ها در راستای اهداف این تشکل به سفر پرداخت. بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان(۱۳۵۴) نیز مارکسیست شدو پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تئی چند از بازماندگان سازمان مجاهدین، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر را بنیان گذاشت. سازمان پیکار که بنای خصمانه‌ای با جمهوری اسلامی گذاشته بود، در تیر ۱۳۶۰ مورد شناسایی نیروهای انقلاب قرار گرفت و ضربه‌ای کاری خورد. در این عملیات بیش از ۰۰ اقبضه سلاح کشف و تعدادی از کادرهای سازمان دستگیر شدند. حسین روحانی تلاش کرد سازمان را بار دیگر سروسامان بدهد،ولی مجددا در بهمن همان سال، سازمان مورد حمله نیروهای انقلاب قرار گرفت و اعضای باقی مانده از جمله حسین روحانی دستگیر شدند. روحانی در زندان به همکاری پرداخت و اطلاعات ذی‌قیمتی را در



محمد حنیف نژاد

بنیانگذار سازمان موسوم به مجاهدین خلق

اختیار نیروهای انقلاب گذاشت. تألیفات روحانی در مرکز اسناد انقلاب اسلامی موجوداست و در بسیاری از کتاب‌هایی که در رابطه با انقلاب اسلامی نوشته شده است، به عنوان دستنوشته‌های حسین روحانی مورد استناد قرار گرفته است. این مرکز به حکم وظیفه تعیین تاریخ انقلاب اسلامی، این دستنوشته را بدون هیچ کم و کاست یا تغییری و تنها با ویرایش در حد علامت‌گذاری و سه پاروگی توضیحی به چاپ می‌رساند. از آنجا که از سازمان مجاهدین خلق، به دلیل ماهیت آهین و فرقه‌ای‌اش، اطلاعات کمی منتشر شده است، انتشار این کتاب از سوی یکی از اعضای اصلی سازمان، می‌تواند اطلاعات مفیدی را در اختیار اهلی تحقیق قرار دهد.امیداست بیان سرنوشت سازمانی که از ابتدا بر احراق بنا شده، عبرتی برای همه کسانی باشد که خواستار انجام کارهای تشکیلاتی هستند…»

نویسنده این اثر نیز در یادداشتی بر آن چنین خاطر نشان می‌سازد: «در مورد این نوشته، ارائه توضیحی به خوانندگان ضروری است و آن اینکه نویسنده در بررسی و تشریح فعالیت، مواضع و عملکردهای هر سه سازمان مورد بحث، اولاً، مسائلی را که به جنبه اساسی و مهمی داشته‌اند بررسی کرده و از ذکر مسائل فرعی‌تر خودداری کرده است. ثانیاً آن دسته از مسائل و موضوعاتی که نویسنده شخصاً از آنها اطلاع کافی و موفق داشته است، تجزیه و تحلیل شده است. ثالثاً: در توضیح تمامی مسائل مطرح‌وجه در این نوشته، سعی شده تا مسائل و موضوعات، حتی‌الامکان از زاویه دیدگاه کنونی نویسنده و از این رو شود، نه بر اساس دیدگاه کنونی نویسنده و از این رو با دقتی وسواسی گونه کوشش شده تا به این مسئله، حتی‌الامکان توجه شود، زیرا عدم‌رعایت این مسئله، نوشته را از ارزش تاریخی و سازمانی آن بی‌اندازد و به آن جنبه فردی و شخصی می‌دهد. این‌کنکته‌ای بود که با هدف اصلی‌ای که این نوشته به خاطر آن تهیه شده است، مغایرت داشت…».

■ **احمدحسین شریفی**

روزهایی که بر ما گذشت، تداعی‌گر دومین سالروز رحلت علامه فقید زنده یاد آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی بود. جریان انقلابی برای حفظ اصالت علمی و عملی خویش، همواره به یادداشت و پاسداشت او نیازمند است. مقال ذیل آمده با این هدف و در شناخت ابعادی مهم از سلوک آن بزرگ به نگارش در آمده است. ذکر این نکته ضرور می‌نماید که این نوشتار، بر شی از یک نوشتار بلند با عنوان «بر مدار حق» است. امید آنکه مفید و مقبول آید.

■ ■ ■ ■

در آغاز سخن، به این مهم اذعان دارم که نمی‌توان «دریا را در سبو گنجاند» و حق بدهید که نوشتن و گفتن از چنین مرد بی‌بدیل و بی‌نظیری، برای من نارسا و ناتوان بسیار دشوار است، اما مگر ذهن و زبانی که پرورش یافته آن حکیم حکمت متعالیه است، می‌تواند به بهانه ناتوانی در نمایاندن چهره کامل ماه، آرام نشیند و زبان در کام گیرد و بهره خود از شاع نور حکمت تاب مصباح را باز گو کند؟ مگر می‌توان چشم عاشق از دوخت که معشوق را ببیند؟ و مگر می‌توان پای بلبل را بست که برای گل نسراید؟

با همه خلق نمودم خم آبرو که تو داری

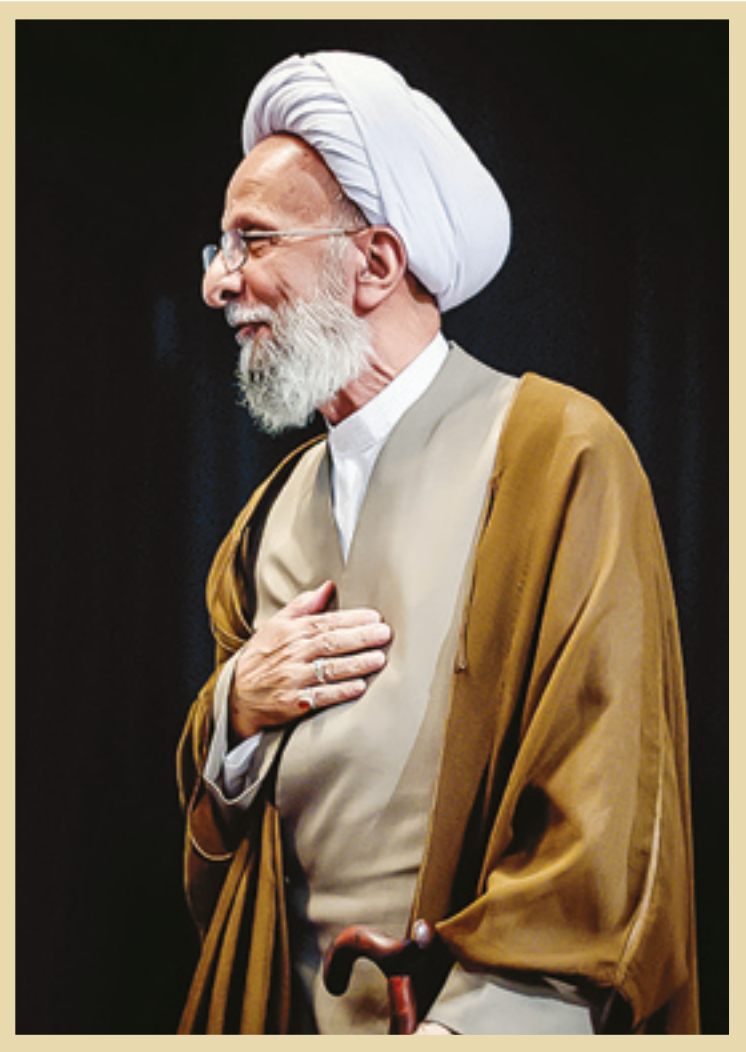
ماه نو هر که ببیند به همه خلق نماید

■ **هدف‌داری**

سوگمندانه باید اذعان داشت که بسا از اهل علم، نظام فکری مشخص و منسجمی ندارند و بیشتر تابع جو مراکز علمی یا شرایط اتفاقی و تصادفی‌اند. فقط برخی از بزرگان علم را می‌توان نام آورد که واقعاً دارای طرح و اطلس فکری مشخص و مدون هستند و همه فعالیت‌های آموزشی و تعلیمی و پژوهشی خود را در راستای همان اطلس فکری سامان داده‌اند. از همان آغاز راه، وقت بسیاری را صرف یادگیری علوم آیت‌الله مرتضی مطهری را از این سنخ به شمار آورد. زنده‌یاد آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی نیز از اندک اندیشمندان و عالمانی بود که برنامه‌های

هدف‌داری

آیت‌الله مصباح یزدی: «در طول مدتی که مشغول تحصیل علوم طلبگی بودم، وقت بسیاری را صرف فراگیری زبان انگلیسی، ریاضیات، فیزیک، شیمی، فیز یولوژی، بیولوژی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و سایر علمی که در دانشگاه‌ها مطرح بود، می‌کردم. استادانی داشتیم که بعضی از آنان بعد از انقلاب به مقام وزارت رسیدند. گاه در گرمای ماه‌های تیر و مرداد، از قم به تهران می‌رفتم تا در یک جلسه ریاضی شرکت کنم…»



درنگی در خصال علمی و عملی زنده‌یاد آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی

تحلیلی از زیستن با محوریت حجت شرعی

آموزشی، پژوهشی، فرهنگی و تربیتی خود را به شکلی مشخص و هدفمند دنبال می‌کرد و می‌توان گفت از نخستین سال‌های طلبگی، باطرح و برنامه‌ای منسجم در پی دستیابی به آن هدف مشخص بود. ایشان به ندرت، از سِر تصادف کاری را انجام می‌دادند. چنین نبود که مثلاً کسی به ایشان پیشنهاد دهد که درس تفسیر قرآن بگوید و ایشان هم بدون برنامه از پیش طراحی شده و بدون آنکه آن را در خدمت اهداف و برنامه‌های کلان خود ببیند، آن را بپذیرد و در مسیر تفسیر قرآن بیفتد. ایشان واقعاً برای زندگی علمی و تعلیمی خود، برنامه داشت. دقیقاً می‌دانست چه باید بکند و چه کاری را نباید بکند. کاری را که

وظیفه خود تشخیص داده بود، با تمام توان دنبال می‌کرد و آن را با هر سختی به سرانجام می‌رساند. از آن سو کاری را که وظیفه خود نمی‌دانست، حتی اگر ده‌ها نفر به او اصرار می‌ورزیدند، نمی‌پذیرفت!اگر به اهداف و برنامه‌های مهم اخلاقی، حدیثی و تفسیری مراجعه کنیم، می‌بینیم نویسندگان آنها مندرک شده‌اند که مثلاً این کتاب را به سفارش فلان فرد یا به درخواست فلان گروه نوشتم، اما آیت‌الله عظیم چنین نبود. بنده سراغ ندارم که به سفارش فرد یا گروهی، کاری را که در راستای اهداف علمی و عملی از پیش‌طراحی شده ایشان نبود، انجام داده باشد یا مسیر زندگی خود را به خواستی دیگر همسو کرده باشد. او راه خود را انتخاب کرده بود و لحظه‌ای

از حرکت در آن مسیر بازنیاستاد یا در درستی و ضرورت آن دچار شک و تردید نشد. ایشان تاواپسین روزهای عمر پیر کنش با جدیت تمام و بی‌اعتنا به همه موانعی که سر راهش بود، استوار و پرتوینب گام برمی‌داشت. او از همان ابتدای طلبگی راه و رسالت خود را فهمیده بود و همه درس‌ها، مطالعات و تحقیقات خود را هدفمند انتخاب می‌کرد. برای مثال از همان آغاز راه، وقت بسیاری را صرف یادگیری علوم جدید کرد. در خاطرات ایشان می‌خوانیم:

«در طول مدتی که مشغول تحصیل علوم طلبگی بودم، وقت بسیاری را صرف فراگیری زبان انگلیسی،

تاریخ

تاریخ — ۸۸۴۹۸۴۲۷

د

در طول حیات پر برکت علمی، عملی و سیاسی استاد، چیزی به نام مصباح اول، مصباح دوم و مصباح سوم نداریم! برخلاف برخی به اصطلاح روشنفکران و مدعیان اندیشه که به دلیل بی‌ثباتی در فکر و بی‌انضباطی در اندیشه، به بت عیارشان هر روز به شکلی جلوه می‌کند. یک روز اشعری مسلکند و روزی دیگر معتزلی‌مرام و باز روزی دیگر از مکتب نومعزلی سخن می‌گویند! یک روز مدافع انجمن حجتیه هستند و روز دیگر امام زمان (ع) را منکر می‌شوند! یک روز از اهمیت ازدواج سخن می‌گویند و روزی دیگر آن را از ضداخلاقی‌ترین نهادهای اجتماعی می‌دانند!

چارچوب منطق و برهان و تکیه کردن بر منابع معتبر معرفت می‌دید. علامه مصباح ضمن تمجید از خردورزی و توصیه به آن، اموری مثل اعتدال سلیقه، تلاش مخلصانه، تقوای علمی و استمداد از توفیقات الهی را شرط آزاداندیشی علمی می‌دانستند.^(۱)افزون بر این عملکرد علمی و آموزشی علامه مصباح به گونه‌ای بود که از شاگردان خود نیز همین آزاداندیشی را انتظار داشت و نه فقط در گفتار، بلکه در عملکرد علمی و سلوک عملی خود، شاگردان و مخاطبانش را دعوت به آزاداندیشی در چارچوب منطق و برهان می‌کرد. برای مثال استاد غلامرضا فیاضی در بسیاری از مسائل عمده فلسفی، آرای خلاف آرا و دیدگاه‌های علامه مصباح دارد، در عین حال یکی از محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین افراد به حضرت علامه مصباح بود. آن فیلسوف فقید در جایی می‌فرمود: «حتی وقتی در مدرسه حقانی مشغول فعالیت شدم، هدف اصلی‌ام محدود ماندن در یک مدرسه نبود، بلکه به دنبال آن بودم که اهداف و برنامه‌های آموزشی و تعلیمی را که در نظر دارم، در فضایی گسترده‌تر به گونه‌ای که طلاب مستعد سایر مدارس را هم شامل شود دنبال کنم…» به همین دلیل در نخستین فرصتی که پیش آمد، از هیئت مدیره مدرسه حقانی استعفا کرد و به بخش آموزش مؤسسه در راه حق آمد و فعالیت خود را آن گونه که معتقد بود، بهتر و درست‌تر پی گرفت و آثار و پیامدهای شگرفی بر جای نهاد.

■ **پایبندی به عقل و استدلال**

«پایبندی به عقلانیت»، سیره درس آموز آیت‌الله مصباح و از شاخصه‌های آموزشی زندگی ایشان است. نوشته‌ها و گفته‌های آن علامه فقید نشان می‌دهد هیچ سخنی را بدون استدلال نمی‌پذیرفت و حق عقل و عقلانیت را به شایستگی ادا می‌کرد. هرگز در مباحث فکری و معرفتی، گرفتار جوزدگی نمی‌شد. احساسات و عواطف را در مسائل عقلی و استدلالی دخالت نمی‌داد و بسا وجود آنکه به افسردگی چون علامه طباطبایی عشق می‌ورزید و شیفته منش و رفتار او بود، هرگز مواجهه مقلدانه با اندیشه‌های آن استاد بزرگ نداشت و جالب آنکه جدی‌ترین نقدها به اندیشه‌های فلسفی علامه طباطبایی را در تعلیقاتش بر نه‌ای‌الحکمه بیان کرده، تعلیقاتی که بخش بسیاری از آن را در زمان حیات خود علامه طباطبایی تدوین کرده بود.

او در مواجهه با اندیشه‌ها و افکار غربیان نیز همین سبک و شیوه را داشت. در نقد افلاطون، ارسطو، اپیکوریان و رواقیان تا نقد مارکسیسم، کمونیسم، لیبرالیسم و اومانیزسم، معیار و میزان او عقل و استدلال بود. سخنان مستدل و میرهن آنها را تأیید می‌کرد و نادرستی سخنان غیرمستدل آنها را به شکلی مستدل و آشکار نشان می‌داد. نگاهی به کتاب‌های آموزش فلسفه، فلسفه اخلاق و نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، این حقیقت را به خوبی نشان می‌دهد. در آخرین دور از میزگردهای معرفت‌شناسی – که با حضور چندین اندیشمند صاحب‌نظر برگزار می‌شد- روزی یکی از استادان در نقد دیدگاه استادی دیگر، به رسم معمول و مرسوم در ادبیات حوزویان که بعضاً حتی در نقد سخنان استادان خود نیز از تعابیری مثل: «لابلیق باصغر الطلبه» یا «مما ضحکت به التکلی» و امثال آن استفاده می‌کنند، چند بار گفتند: «هن از شما تعجب می‌کنم که این سخن آشکار و بدیهی را می‌توانچه نمی‌شوید» و «این خیلی تعجب است که فهم این مطلب برای شما سنگین است» و… حضرت علامه خطاب به آن استاد محترم

سخنانی به این مضمون فرمودند: «آقای… سخنانی مثل تعجب می‌کنم و از شما بعد است …و استدلال نمی‌شود! شما اگر دلیلی منطقی، عقلی و برهانی در نقد سخنان ایشان دارید، بیان کنید، تعجب امری شخصی است، شما بعد از این جلسه وقتی به منزل رفتید، هر چه نوشته دارید برای خودتان تعجب کنید! اما در مقام بحث علمی، باید استدلال و برهان اقامه کنید…».

بگفت یک صنادید شرع رسول

به ابلاخ تنزیل و قفه و اصول
دلائل قوی باید و معنوی

نه‌رگ‌های گردن به حجت قوی آیت‌الله مصباح می‌فرمودند: «علامه طباطبایی زمانی که پس از انتمام تحصیلات خود در نجف به ایران برگشتند، برای زیارت امام(ع) به مشهد مسافرت کردند، وقتی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی رهبر تفکیکیان- که فردی بسیار شریف و بزرگوار و اهل تقوا و البته از مخالفان سرسخت فلسفه بود- متوجه حضور ایشان در مشهد می‌شوند، برای ملاقات با ایشان به مسافر خانه‌ای که ایشان در آنجا سکونت داشتند، رفتند. علامه طباطبایی می‌فرمودند: ایشان را در صدر اتاق نشاندند و به رسم میهمان‌نوازی، مهدی این سؤال را مطرح کرد: اقا! این منطق ارسطویی و اینها چه اعتباری دارد؟ چه نیازی به اینهاست؟ آدم یک فطرت خدادادی دارد، اگر کسی عقل داشته باشد، وقتی مطلبی به او القا می‌شود، اگر درست فکر کند، می‌تواند درستی یا نادرستی آن را بفهمد، چه نیازی به آن قواعدی که ارسطو درست کرده است داریم؟ قرآن کجا گفته است: باید تابع منطق ارسطو باشیم؟ کدام امامی کدام پیغمبری گفته است؟… علامه طباطبایی فرمودند: ایشان به همین شکل، مدتی به سخن خود علیه منطق ارسطویی ادامه داد و استدلال می‌آورد که ما نیازی به منطق ارسطویی نداریم! وقتی



سخن‌شان تمام شد، سکوت کرد و سپس از من پرسید: نظر شما چیست؟ گفتم: اگر این فرمایش شما صحیح باشد، این مطلب می‌شود صغری، این می‌شود کبری، این هم می‌شود نتیجه و منطق ارسطویی چیزی بیش از این نمی‌گوید! اگر منطق ارسطویی باطل است، پس استدلال شما اعتباری ندارد و اگر منطق ارسطویی درست است، باز سخنان شما اعتباری ندارد… مجدداً مرحوم میرزا مهدی شروع به توجیه سخنان خودش کرد و آن قدر گرم بحث شد که از جایی که نشسته بود، همین‌طور تا وسط اتاق می‌آمد! من هم می‌نشستم و گوش می‌دادم و آخرش وقتی تمام شد، مجدداً پرسید: حالا نظرتان چیست؟ من گفتم: باز هم این صغرای سخنان شماست و این هم کبری آن و این هم نتیجه آن، اگر منطق ارسطویی باطل است پس این شکل استدلال نتیجه‌ای ندارد!… ارسطو که مخترع، جاعل و تولیدکننده منطق نبود، او کاشف روش‌های صحیح تعریف و استدلال و تمایز تعریف و استدلال صحیح از ناصحیح و مغالطی بود.

■ **نظم و انتظام فکری و عملی**

از ویژگی‌های بارز و غیرقابل انکار آیت‌الله مصباح یزدی نظم، انتظام و انسجام فکری بود. ایشان ذهنی بسیار منظم و منطقی داشت. این ذهن منطقی در کنار رسایی در بیان مطالب، باعث می‌شد سخنان و مطالب علمی ایشان، بسیار منظم، منسجم، ضابطه‌مند و تأثیر گذار باشند، به همین دلیل بعید می‌دانم به سادگی بتوان تعارضی درونی در میان گفته‌ها و نوشته‌های فراوان ایشان یافت. استاد مصباح به دلیل آنکه اهل تفکر و تعقل بود و هیچ سخنی را بدون برخوردار از برهان و استدلال نمی‌پذیرفت، ثبات و استقرار اندیشه‌ای و شخصیتی داشت. او زندگی خود را بر مدار حق و بر محوریت حجت شرعی و عقلی تنظیم کرده بود. به همین دلیل در طول حیات پربرکت علمی، عملی، سیاسی و اجتماعی ایشان، چیزی به نام مصباح اول، مصباح دوم و مصباح سوم نداریم! برخلاف برخی به اصطلاح روشنفکران و مدعیان اندیشه که به دلیل بی‌ثباتی در فکر و بی‌انضباطی در اندیشه، به بت عیارشان هر روز به شکلی جلوه می‌کند. (و عجیب آنکه به این دمدمی مزاجی افتخار می‌کنند!) یک روز اشعری مسلکند و روزی دیگر معتزلی‌مرام و باز روزی دیگر از مکتب نومعزلی سخن می‌گویند! یک روز مدافع انجمن حجتیه هستند و روز دیگر امام زمان(عج) را منکر می‌شوند! یا در مقام عمل، یک روز سخن گفتن زنان با مردان را بزرگ‌ترین ناهنجاری می‌دانند و روز دیگر ازدواج یک زن با چند مرد را حق قانونی او می‌شمارند! یک روز از اهمیت ازدواج سخن می‌گویند و روزی دیگر آن را از ضداخلاقی‌ترین نهادهای اجتماعی می‌دانند!یک روز سینه‌چاک فلان اندیشمند و نحله فکری هستند و روزی دیگر، زیر علم نحله و مکتب دیگری سینه می‌زنند! روزی از معنویت علوی سرشارند و روزی دیگر با معنویت بودایی دم‌خور!

علامه مصباح در مقام عمل و در مسائل مدیریت و رفتاری نیز حقیقتاً نظمی کم‌نظیر داشت. در طول سالیانی که افتخار همکاری با ایشان را در امور آموزش و پژوهش و برخی از شوراهای عالی مؤسسه داشتیم، به یاد ندارم جلسه‌ای از سوی ایشان لغو شده باشد!به ندرت پیش می‌آمد ایشان حتی با یک دقیقه تأخیر به جلسات تشریف ابیاورند، حتی گاهی پیش می‌آمد که ایشان زودتر از همه معانان در جلسه حاضر می‌شد!

■ **روحیه نقادی**

پیشوند نقد و انتقاد بسا اخلاق و انصاف، از شاخصه‌های ممتاز فکری آیت‌الله مصباح یزدی بود. چنین روحیه‌ای البته از لوازم استقلال رأی، شجاعت در فکر، حریت در اندیشه، تسلط بر موازین و معیارهای عقلی و تخلق به اخلاق علمی و پژوهشی است. ایشان همه موازین اخلاقی و علمی را در نقد افکار به دقت مراعات می‌کرد. هرگز از سسر تعصب و تصلب و بدون بررسی بنیان‌ها، ریشه‌های اندیشه‌ها و سیاست‌ها بدون رعایت جوانب اخلاقی مسئله به نقد اقدام نمی‌کرد، بلکه بعد از فهم همه‌جانبه و دقیق سخن دیگران، زبان به خرده‌گیری، ذره‌بینی و نقادی می‌گشود. همین روحیه باعث شده بود که اولاً، مطالب و سخنان دیگر اندیشمندان را خوب و دقیق بفهمد. ثانیاً: هیچ سخنی را بدون بر خور‌داری از منطق و استدلال نپذیرد و ثالثاً: در رویارویی با افکار و اندیشه‌های دیگران، هرگز از جاده انصاف خارج نشود. ایشان بعد از تشخیص سره و ناسره و نور و نار، و نورها و سره‌ها را برمی‌گزید و نارها و ناسره‌ها را بی‌هیچ تعصبی و صرفاً با برهان و استدلال رد می‌کرد. برای او فکر و محصول فکر مهم بود، نه منتفکر و صاحب‌نظر، به همین دلیل چه در مواجهه با سقراط، افلاطون و ارسطو و چه در برابر این‌سینا و شیخ اشراقی و ملاصدرا، موازین و معیارهای علمی او تغییر نمی‌کرد. با همان روش و شیوه‌ای که با استاد محبوب خود علامه طباطبایی مواجهه علمی داشت، با فیلسوفان مارکسیست و لیبرالیست نیز روبه‌رو می‌شد. با نگاهی به کتاب‌های فلسفی، سیاسی، حقوقی، اخلاقی و معرفت‌شناختی او، می‌توان آشکارا وجود چنین حریت و آزادیگی علمی و استقلال فکری را در ایشان مشاهده کرد. او تا پایان حیات پربرکت خویش، در این طریق مشی نمود و الگویی مانا از روحیه نقد و خرده‌گیری علمی، از خویش بر جای نهاد.

■ **بی‌نوشت‌ها در سرویس تاریخ موجودند.**